



خانواده جوانی از زندگی شهری دل کردند و با مهاجرت معکوس یک مزرعه همسو با محیط زیست راه انداختند

کوچ به زندگی

رضا ادیبی و مرجان اسدی هر دودهمه شصتی هستند و تا دو سال پیش تهران نشین بودند. رضا صبح‌ها باید به اداره می‌رفت و به عنوان یکی از نیروهای دفاعی کار می‌کرد و مرجان هم به عنوان معلم به شاگردانش زبان انگلیسی آموزش می‌داد. ادیبی هفت سال و اسدی هم ۱۲ سال زندگی کارمندی داشتند تا این که متوجه شدند قرار است به زودی پدر و مادر شوند. آنها همیشه از زندگی شهری و کارمندی ناراضی بودند و دوست نداشتند فرزندشان هم در شهر بزرگ شود. یاد بچگی خودشان می‌افتادند، یاد زمانی که کوچک بودند و به روستای میراش سر می‌زدند. بازی کردن در باغ‌های گیلاس و سیب و نفس کشیدن در هوای پاک همیشه در یاد آنها بود و آنها هم دوست داشتند فرزندشان هم با جان و تنش زندگی در روستا را تجربه کند. یک اتفاق باعث شد زندگی آنها به سمت خواسته‌شان پیش برود.

دل کردن از زندگی شهری برای خیلی از مردم سخت است. صدای بوق ممتد و دزدگیر خودروها و آلودگی هوا و ده‌ها مشکل دیگر باعث نمی‌شود که مردم از زندگی و امکانات شهر دل بکنند. رضا ادیبی و مرجان اسدی زوج گزارش این هفته ما اما هیچ‌گاه دلبسته زندگی شهری نبودند. آنها با وجود این که در پایتخت به دنیا آمدند، بزرگ شدند، درس خواندند و بعدها زندگی تشکیل دادند و فرزندشان را هم به دنیا آوردند اما در فکر زندگی روستایی بودند.

به همین دلیل یک روز تصمیم گرفتند که خود را از همه بندهایی که آنها را به زندگی شهری وصل می‌کردند رها کنند و مهاجرت کردند به روستا. به جایی که مزرعه‌ای ساختند که همسو با محیط زیست است و در آن خیلی محصولات بدون فرآورده شیمیایی رشد می‌کند. هدف آنها ساخت زندگی سالم برای فرزندشان بود.

لیلا شوقی

روزنامه نگار

مستند سرنوشت ساز

همه چیز از یک روز معمولی شروع شد. از استراحت بعد از یک شیفت کاری طولانی و بازگشت به خانه که نشستند پای تلویزیون. تماشای یک مستند انتخاب آنها بود. مستند درباره یک مزرعه بود که با ساختاری کاملاً محیط زیستی ساخته شده.

رضا ادیبی تعریف می‌کند که بعد از تماشای مستند انرژی مثبت زیادی تمام وجودشان را گرفت. انگار اثرات مثبت زندگی کردن در مزرعه‌ای شبیه به این از امواج تلویزیونی منتقل شده بود به خانه کوچک آنها. حالا آنها با وجود خستگی کار روزانه حس سرنوشتی داشتند. پس عجیب نبود که ذهن هر دو به یک سمت برود و هر دو به یک چیز فکر کنند. به این که در محیطی شبیه به مزرعه زندگی

قدم اول راه اندازی مزرعه

شرکت در کلاس‌های آموزشی مزرعه‌داری یکی از کارهایشان بود. آنها بارها به جهاد دانشگاهی مراجعه کردند و از آنها اطلاعات گرفتند. برای شروع کار اما کار کم ریسک‌تری مانند پرورش قارچ را در پیش گرفتند. هر چند که ابتدا دوست داشتند قارچ دکمه‌ای پرورش دهند اما آشنایی با یک مهندس کشاورزی باعث شد تصمیم دیگری بگیرند و قارچ صدفی پرورش دهند.

قارچ صدفی خواص بیشتری نسبت به قارچ دکمه‌ای دارد و پرگوشتر تر هم است اما برای پرورش قارچ صدفی دستگاه رطوبت ساز لازم بود. دستگاهی که هزینه زیادی داشت و زوج جوان گزارش ما آن زمان توان خریدش را نداشتند. اما علاقه به پرورش قارچ باعث شد خودشان

کنند. جرقه راه اندازی مزرعه از همانجا شروع شد، به همین سادگی. به همین دلیل هر شب که از محل کارشان بازمی‌گشتند خیالبافی می‌کردند و درباره زندگی در مزرعه می‌گفتند. آنها حتی رویایشان را روی یک کاغذ نوشته بودند. در مزرعه کاغذی‌شان جا برای پرورش همه چیز بود. جای مرغداری، پرورش غاز و بوقلمون و درختان میوه در نظر گرفته شده بود و هر روز خود را در آنجا می‌دیدند. علاقه آنها تنها به نقشه کشیدن روی کاغذ خلاصه نشد، تصمیم خود را گرفته بودند و وارد عمل شدند. برای عملی کردن آرزوییشان اما دیدن یک مستند کافی نبود. دست به کار شدند و تحقیق و بررسی را شروع کردند. هر روز مقاله می‌خواندند و مستند و فیلم آموزشی می‌دیدند تا به رویایشان بیشتر نزدیک شوند.